



## چرا؟ به جرم جوانی!

### Ageism (سن گرایی)

کدام یک از ماست که برای جدی گرفته شدن در جمعی غریبه، سعی نکرده سن خود را پنهان کند یا برای دوست شدن با کسی دیگر، خودش را بزرگ تر نشان نداده است؟ آن چه من را می ترساند شتاب عجیبی است که ما برای بزرگ شدن داریم. هر جا می روی همیشه آدم هایی هستند که از تو بزرگ ترند و از تو جدی تر گرفته می شوند. در دلت می گویی من هم روزی سی ساله خواهم شد. بعد نگاهی به لباس پوشیدنت می کنی؛ با این کفش سفید پر از کپسول هوا معلوم است کسی جدی نگیرد، یا این گردنبندی که به گردن انداخته ای، یا رنگ تی شرتی که پوشیده ای، آن وقت است که احساس می کنی طرز حرف زدن و کلمه هایی که به کار میبری، حساسیت همه را برمی انگیزد.

بزرگمهر شرف الدین [sardabiri@40cheragh.org](mailto:sardabiri@40cheragh.org)

از ما جمله هایی نظیر این را بارها و بارها نشنیده ایم: «تو خیلی بیشتر از سنت می فهمی!»، «کی می خواهی بزرگ شوی»، «آه، ولشان کن، عشق اولشان است»، «مقتضی سنش است، می گذرد»، «تا وقتی در خانه من زندگی می کنی، کاری را می کنی که من می گویم»، «ما این موها را توی آسیاب سفید نکرده ایم» یا «ما چند تا پیراهن بیشتر از تو پاره کرده ایم» جمله های ساده ای نظیر این به خوبی نشان می دهند چگونه جمعیت جوان ما، هیچ گاه جدی گرفته نمی شوند. سن گرایی یا Ageism حتی یک «ایسم» مانند راسیسم هم نیست، چرا که تحقیر یک نژاد یا یک جنسیت امری همیشگی است و از آن گریزی نیست. اما در سن گرایی یک نفر باید فقط کمی صبر کند تا از همه تحقیرها و کوچک انگاشته شدن ها نجات یابد. این همان شتاب عجیبی است که ما برای بزرگ شدن داریم. در سن گرایی دو گروه سنی هستند که بیشترین تبعیض های سنی را تحمل می کنند: پیران و جوانان. در این مقاله سعی کرده ام نشان دهم بحران اول (تبعیض علیه پیران) چگونه گریبانگیر جوامع جهان اول به خصوص اروپا شده و بحران دوم

من خوشبختانه به خاطر اسم طولانی ام، این شانس را داشته ام که بزرگ تر از خودم انگاشته شوم. در غرفه چلچراغ در نمایشگاه دو دختر می پرسند: «شما بزرگمهر هستید؟» سرم را به نشانه تأیید تکان می دهم. کاملاً معلوم است که جا خورده اند و کمی هم توی ذوق شان خورده! شکسته و بسته می گویند: «ما فکر می کردیم شما یک مرد بزرگ باشید...» حرفشان را ادامه می دهم: «... با موهای سفید و ریش انبوه» سر تکان می دهند.

«سن گرایی» یا Ageism یک پدیده کاملاً ناخودآگاه است، از این رو صحبت کردن درباره آن یا مقابله با آن بسیار دشوار است. جامعه ما بدون شک در این برهه زمانی (پیش از آن را نمی دانم) از بحران سن گرایی رنج می برد و نیروی انسانی بسیاری را به خاطر تبعیض های سنی نادیده می انگارد. منظور من از سن گرایی، گفتار، عمل یا باوری است که باعث می شود یک نفر تنها به خاطر سنش از دیگران کمتر انگاشته شود. سن گرایی پدیده پنهانی است، شاید آن دو دختر جوان هیچ گاه ندانند که به تبعیض سنی باور دارند. کدامیک



(تبعیض علیه جوانان) چگونه کشورهای آسیایی به خصوص ایران را فلج کرده است.

چند روز پیش داشتیم به آگهی‌های تلویزیونی فکر می‌کردم. در یک حساب سرانگشتی دیدم شخصیت اول ۹۰ درصد تبلیغات اروپایی و آمریکایی جوان‌های زیر ۲۴ سال هستند. اما این قضیه در ایران کاملاً برعکس است. انگار تولیدکنندگان تیزرهای تبلیغاتی ما به این نتیجه رسیده‌اند که شخصیت اول تبلیغشان بهتر است شخصیتی جاافتاده و پیر باشد تا توجه و اعتماد مردم را جلب کند. پوشاک [...] ترجیح داده در بیلبردهای جدید خود، کت و شلوارهایش را تن مرد خوش چهره چهل و پنج ساله‌ای کند، کولر [...] یکی از پیرترین هنرپیشه‌های ایران را در تبلیغ خود گنجانده و بانک [...] برای نشان دادن آخرین خدمات بانکی خود از یک پیرمرد عصا به دست استفاده کرده است.

در میان کارگردانان تیزرهای تبلیغاتی در آمریکا یک شعار رایج است: «همیشه سن شخصیت‌های اول تبلیغات را پانزده سال کمتر از سن مصرف‌کنندگان فرض کنید تا مشتریان با تماشای شخصیت‌های جوان‌تر از خود احساس سرخوشی و نشاط کنند.»

مثلاً لوزم خانگی دوو در تبلیغ جدید خود از دختر و پسر بیست ساله‌ای استفاده کرده که مقابل وسایل بالا و پایین می‌پرند و با ضرباهنگ میکروفر و ماشین لباسشویی و یخچال حرکت می‌کنند. اما می‌شود حدس زد که مصرف‌کنندگان اصلی لوازم منزل زنان و مردان سی و پنج ساله هستند. اما در ایران قضیه کاملاً برعکس است. سن شخصیت اول معمولاً پانزده تا بیست سال بیشتر از مصرف‌کنندگان حقیقی انگاشته می‌شود تا نشان دهد «آدم‌های جهان دیده و معتمد» هم این کالا را تأیید می‌کنند، این فرمول را می‌توانید به تبلیغات دیگر هم تعمیم دهید. مثلاً گوشی موبایل [...] در تبلیغ جدید خود مرد حدوداً سی و پنج ساله‌ای را نشان می‌دهد که روی میل نشسته و ریش انبوهی دارد. این در حالی است که تبلیغ همین گوشی که در شبکه‌های ماهواره‌ای پخش می‌شود چهره جوان خوش چهره‌ای است که شاید بیست سال هم بیشتر ندارد و معلوم است همین چند دقیقه پیش از زیر تیغ اصلاح بیرون آمده.

تغییر ناگهانی جدول جمعیتی ایران و اروپا باعث شده بحران تبعیض سنی، رفتارهای اجتماعی این کشورها را اندکی مختل کند. در اروپا به علت توفیق علم پزشکی و افزایش طول عمر، جمعیت پیر شد و در ایران به علت عدم توفیق راهکارهای کنترل جمعیت، جوانان اکثریت مطلق جمعیت را به دست آوردند. فرهنگ‌های سنتی ما هنوز نتوانسته‌اند با این تغییر ناگهانی کنار بیایند. پیرمردها هنوز چروکیده، حواس پرت، دست و پا چلفتی، فقیر، چاق و منفعل فرض می‌شوند که جز نشستن روی صندلی‌های پارک کار دیگری نمی‌توانند بکنند و جوان‌ها، گروه پرخاشجو، عصیانگر و بی‌حوصله‌ای که همیشه در دسر درست می‌کنند.

در آماري که از رمان‌های چاپ شده آمریکایی تا قبل از سال ۱۹۶۵ گرفته شد، معلوم گردید شخصیت‌های پیر به هیچ‌وجه در این داستان‌ها حضور جدی ندارند. چهره کهنسالان در تلویزیون و تبلیغات فیلم‌های هالیوودی، هنوز کمی منفی است، اما در ایران قضیه به طرز جالبی کاملاً برعکس است. رمان‌نویس‌های ما هنوز

ترجیح می‌دهند با مالخولیای شخصیت‌های پیر یا حداقل جاافتاده بازی کنند. تصویر جوان‌ها در برنامه‌های تلویزیونی و سینمایی ما بیشتر چهره‌ای منفی است که ریش سفیدها، همیشه دلسوزانه آن‌ها را اصلاح می‌کنند.

این تفاوت در همه ابعاد زندگی ما جاری است: مثلاً جامعه آمریکا داشتن رابطه رمانتیک با پیرمردها یا پیرزن‌ها را غیراخلاقی می‌داند اما در کشور ما چنین روابطی کاملاً مشروع و مطابق هنجار هستند و عشق‌های جوانانه تابو به حساب می‌آیند.

در سال گذشته، ۱۷۵ فیلمانه‌نویس هالیوودی شکایتی را به دادگاه ارائه دادند که در آن سینمای هالیوود را به تبعیض سنی متهم کرده بودند. مطابق این شکایت‌نامه، هالیوود متهم شده بود که نویسندگان بالای چهل سال را استخدام نمی‌کند. اما در سینمای ما آدمی کمتر از چهل سال نمی‌شناسم که مشغول نویسندگی یا کارگردانی باشد. داوران جشنواره‌های ما یکی از یکی پیرتر هستند و حاضر نیستند با موج‌های جدید هنر جوان ما کنار بیایند. اندیشه پیر چنان بر هنر و فرهنگ ما خیمه انداخته که هر تولید آوانگاردی محکوم می‌شود یا هیچ انگاشته می‌شود. هر جا می‌روی، سر و کله آدم‌هایی پیدا می‌شود که می‌گویند: «گوش کن بچه، من ۲۵ سال است که در این کار هستم و چیزهایی می‌دانم که تو نمی‌دانی.»

در آمریکا بسیاری از هنرپیشه‌ها، موسیقی‌دان‌ها، نوازندگان، برنامه‌نویس‌ها، نویسندگان و مهندسان الکترونیک گلایه دارند که نمی‌توانند با مهارت‌های بالای خود کاری پیدا کنند و جوان‌ها به آن‌ها اجازه هنرنمایی نمی‌دهند، اما در کشور ما جوانی که تحصیلات دانشگاهی داشته باشد به سختی می‌تواند جای پیرمردی خواب‌آلود را که سال‌هاست که از تکنولوژی حرفه‌اش عقب مانده، بگیرد و مشغول کار شود.

فکر نمی‌کنم اشاره به سیاست پیر ما برای هیچ‌کس تازگی داشته باشد. ما در کشوری زندگی می‌کنیم که میانگین سنی سران حکومتی و مسئولان دولتی‌اش ۵۰ سال یا بالاتر است. در میان کاندیداهای ریاست جمهوری‌اش هیچ چهره جوانی به چشم نمی‌خورد به دو دلیل: دولت صلاحیت کاندیداهای جوان را تأیید نمی‌کند و مردم، تمایلی به رأی دادن به چهره‌های جوان ندارند.

انسان اروپایی با خود می‌گوید: «آرزو می‌کنم قبل از آن که پیر شوم، بمیرم.» ما می‌گوییم: «آرزو می‌کنم هر چه زودتر بزرگ شوم.»

اما چه شد که پیرانی در کتاب مقدس ستوده شده بودند و در جامعه آمریکایی برای خود ارج و قربی داشتند، ناگهان این‌گونه از اعتبار افتادند؟ در جامعه پیش صنعتی آمریکا و در اقتصاد کشاورزی، احترام پیران امری ناگزیر بود، پیران، صاحب زمین و سرمایه بودند و پدر خانواده، تصمیم‌گیرنده اصلی همه عرصه‌ها بود. در چنین جامعه‌ای تملک حرف اول را می‌زد و کاملاً طبیعی بود پیران، ثروتمندتر از جوانان باشند. می‌گویند در قرن هجدهم و نوزدهم، رهبران سیاسی آمریکا برای این که رأی جمع کنند، به ریش‌هایشان پودر سفید می‌زدند و کلاه‌گیس روشن بر سر می‌گذاشتند. اما در جامعه صنعتی قرن بیستم، هنگامی که اقتصاد زمین‌داری از بین رفت، پیران هم از اعتبار افتادند. دیگر پسران مجبور نبودند حرفه پدرانشان را دنبال کنند و راه ثروتمند شدن، دیگر لزوماً کار کردن روی زمین اجدادی نبود.

اما اقتصاد ایران با همه تحولاتی که پشت سر گذاشته، هنوز در مرحله زمین‌داری و تملک محوری مانده است. جوانان ما هنوز برای این که اعتباری به دست بیاورند مجبورند راه پدرانشان را طی کنند و تا حد ممکن خودشان را پیرتر نشان دهند. جوانان ایرانی، پودر به موهایشان نمی‌زنند اما به تدریج فهمیده‌اند اعتبار و احترام را باید با «تملک» به دست آورند. اصرار جوان ایرانی برای داشتن یک ماشین با یک خط موبایل، صرفاً یک تفریح جوانانه نیست، ما هنوز در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که ثروتی که با خود این سو و آن سو می‌بری، معیار سنجش اعتبار توست. جوان‌های ما به تدریج یاد می‌گیرند و در محیط‌های اقتصادی و جمع‌های جدی‌تر، تکیه کلام‌های رایجشان را کنار بگذارند و از پوشیدن لباس‌های جیغ و کفش‌های جلو باز اجتناب کنند، یکی از دوستانم می‌گفت سال‌ها تلاش کرده تا در بازار به جای «مهندس» به او «حاج‌آقا» بگویند! شکی نیست که تبعیض سنی در پنهان‌ترین لایه‌های ذهنی جامعه ما نفوذ کرده است. آدم‌ها همیشه به جوان‌ها با دید مشکوک نگاه می‌کنند (مخصوصاً وقتی جوان‌ها با هم هستند)، انگار قرار است آن‌ها به زودی دردسری ایجاد کنند. محافظان سوپرمارکت‌ها با دیدن خیل جوان‌هایی که وارد مغازه می‌شوند، حالت آماده باش به خود می‌گیرند و نمی‌گذارند کوچک‌ترین حرکات آن‌ها از نظرشان پنهان بماند.



بارها دیده‌ام در بازرسی‌های شبانه، ماشین‌هایی که جوان‌ها در آن هستند کنار زده می‌شوند و صندوق‌هایشان به دقت تفتیش می‌شود،

اما ماشین‌هایی که ریش‌سفیدها در آن هستند با یک تکان دست رد می‌شوند. ممکن است با خود بگویند این صحنه خیلی طبیعی است و اگر غیر این بود، عجیب به نظر می‌رسید. من هم البته حرفی جز این ندارم. تبعیض‌های سنی برای ما تبدیل به یک عادت شده است، ما به جوانی متهم هستیم و این اتهام جز با گذر زمان رفع نمی‌شود.

می‌خواهم جسارت بیشتری به خرج دهم و ادعا کنم ترس از جوانان ایرانی در جامعه ما تبدیل به یک بیماری یا حتی فوبیا شده است. در روان‌شناسی اصطلاحی وجود دارد به نام «ephebophobia» که فوبیای ترس از جوانان است. مبتلایان به این بیماری از صحبت کردن با جوانان می‌ترسند، از بودن در کنار آنها وحشت دارند و نگرانند کسی آن‌ها را با جوان‌ها ببیند. این فوبیا در لایه‌های اجتماعی تبدیل به «ترس از حضور جوان‌ها در فعالیت‌های حساس مدنی» می‌شود، ترس از این که جوان‌ها کنترل جامعه را به دست بگیرند. بارها با خودم فکر کرده‌ام جامعه ایرانی بدون شک اسیر این فوبیاست و گرنه هیچ دلیلی نداشت شصت درصد جمعیت ما، هیچ انگاشته شود و اجازه حضور در عرصه‌های سرنوشت‌ساز سیاسی، هنری، اقتصادی و یا حتی علمی را نداشته باشد.

نوجوانانی که موسیقی راک یا متال گوش می‌دهند. نپخته انگاشته می‌شوند یا چون به زبان عامیانه حرف می‌زنند، گمان می‌شود بهره کمی از دانش دارند. این فوبیای بخش بزرگسال جامعه ما نیست. جوانان مدعی علم و فرهنگ هم می‌کشند تا حد ممکن از جمع‌ها و مجموعه‌های جوانانه فاصله بگیرند. مثل پدرهایشان لباس بپوشند و مثل پدربزرگ‌هایشان صحبت کنند. در ذهن جوان ایرانی این انگاره خدشه‌ناپذیر حک شده است که اگر می‌خواهی معتبر جلوه کنی یا اگر می‌خواهی تو را صاحب اندیشه بدانند، بهتر است هر چه زودتر شبیه پیرمردها شوی، جوان‌هایی را دیده‌ام که با سرفه‌های عامدانه سعی می‌کنند کهنسال و دردمند و جهان‌دیده جلوه کنند یا با راه رفتن سنگین و آرام و گاه لنگان، نشان دهند هیچ سختی با جوان‌های دیگر ندارند. می‌گویند تبعیض سنی علیه پیران از تبعیض علیه جوانان خطرناک‌تر است، چرا که جوانان چند سالی صبر می‌کنند و تحقیرها به پایان می‌رسد، اما پیران تنها راه‌هایی خود را مرگ می‌دانند. من اما با چنین انگاشتی موافق نیستم. فکر می‌کنم جامعه‌ای که نیروی جوان خود را به خاطر سن‌گرایی کنار می‌نهد، بحران زده‌تر از جامعه‌ای است که از نیروی باتجربه پیرانش استفاده نمی‌کند. جامعه‌ای که بر جمعیت جوانش سرپوش می‌گذارد و می‌کوشد آن‌ها را تا آنجا که ممکن است از نظرها پنهان کند، در راه روی خلاقیت، نوآوری، موج‌سازی، هیجان و بلندطلبی می‌بندد و اندیشه‌ای خردمند به رفتن ادامه می‌دهد، هیچ تحویل بنیادین را تجربه نمی‌کند و آسوده خاطر سال‌های سال بر جاده‌ای کهن گام می‌زند. کار اشتباهی از او سر نمی‌زند. چون کاری نمی‌کنند و جلوی اشتباهات دیگران را می‌گیرند، چون نمی‌گذارند دیگران هم کاری کنند. چنین جامعه‌ای، ذهن جوان را پیر می‌کند و رخوت و ایستایی را بر حرکت و پویایی برتری می‌دهد. نمی‌دانم سرانجام چنین جامعه‌ای به کجا خواهد انجامید اما خوب می‌دانم زیستن جوانان در چنین فضایی چقدر دشوار است.